

هو العليم

## کیفیت حج نیابی (3)

سلسله دروس خارج فقہ - حج نیابتی - جلسہ 152

استاد

آیت اللہ حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی  
قدس اللہ سرہ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

در جلسات گذشته بحث راجع به کیفیت حج میقاتی و اجزاء آن نسبت به دینی که بر عهده متوفا مستقر است، بود. گرچه فقهاء این مطلب را در مورد حج نیابی برای متوفا ذکر کرده‌اند ولی این مسئله فقط اختصاص به متوفا ندارد حتی شامل کسانی که در زمان حیاتشان حج بر آنها مستقر شده است و به واسطه عللی، مقصراً یا قاصراً موفق به اتیان حج نشده‌اند هم می‌شود.

### مورد انجام حج تسکمی

البته در مورد تقصیر، مکلف موظف است که حج را بآئینحوکان و لو در حال مرض انجام دهد؛ یعنی حتی اگر خطری متوجه او باشد. نسبت به تخلیه سرب هم محل اشکال است حتی اگر تخلیه سرب هم وجود ندارد باید حج را انجام دهد و نباید حج را به تأخیر بیندازد؛ این مطلب نشان می‌دهد که اهمیت حج به چه نحوی است حتی اگر از او رفع استطاعت شد باز هم باید حج را انجام دهد که به آن حج تسکمی یا متسکماً می‌گویند.

اما در صورت قصور، مطلب فرق می‌کند؛ شخص قاصر باید در سنوات آتیه به همان کیفیتی که استطاعت برای او حاصل شده بود - البته اگر آن استطاعت، مستمره باشد - اقدام به حج کند وگرنه استطاعت سلب می‌شود؛ یعنی نحوه استطاعت از بین می‌رود.

در واقع می‌توانیم بگوییم که در وجوب حج از نقطه نظر تحقق شرط وجود، خللی پیدا شده است و وقتی که شرط وجود که شرط عقلی است متمشی نشد تکلیف هم از آن شخص برداشته می‌شود و تکلیف وجوب یک تکلیف مستمر نیست تکلیف وجوب به همان تکلیف اطلاق حج برمی‌گردد که علی‌آئینحوکان، چه مستطیع یا غیرمستطیع باشد حج بر عهده او هست و تفاوتی نسبت به استطاعت و عدم استطاعت ندارد؛ مثل سایر واجبات که بر ذمه شخص مستقر هستند ولی شرط وجودشان عبارت است از همان شرایطی که موجب فعلیت می‌شوند.

در مسئله صلاة، وجوب تنجزی محقق است اما وجوب فعلی مترتب است بر ارتفاع قرص شمس از تحت الافق که به وجوب فعلی متبدل می‌شود اما نه به عنوان وجوب تنجزی، الآن وجوب صلاة هست، لذا اطلاق وجوب الصلاة بر آن تعلق می‌گیرد و در هیچ حالی از بین نمی‌رود، نه اینکه در موقع ارتفاع شمس، تنجز وجوب، محقق شود. تنجزش الآن هم هست تفاوتی ندارد.

### وجوب اطلاق امر به معروف و نهی از منکر

در سایر موارد مانند: امر به معروف و نهی از منکر، وجوبشان اطلاق است؛ ولی شرط وجودشان عبارت است از تحقق موضوع و مورد برای انسان. همین‌طور نسبت به سایر موارد و رفع قضاء حاجت مؤمن که وجوب آن هم اطلاق است؛ البته مانند خیلی از چیزها به شرایط آن بستگی دارد. به‌طور کلی در احکام، موارد خیلی کمی واجب مشروط داریم؛ یعنی اکثر مواردی را که فقهاء به عنوان واجب مشروط ذکر می‌کنند همه اینها واجب مطلق هستند. شرط، شرط وجود است، یعنی فقهاء شرط عقلی را شرط برای تحقق وجوب تلقی می‌کنند و این مسئله محل تأمل است.

علی‌کمال حال مسئله در اینجا هم به همین کیفیت است؛ اگر شخصی در زمان حیاتش قاصراً یا

مقصرأ نتوانست به حج مشرف شود باید در سنوات آتیه اقدام کند. حال اقدام او به چه نحوی است؟! آیا اقدام کردن در حج نیایی به همان نفس کیفیت تحقق استطاعت است یا اینکه بآئینحویکان واجب است که حج را انجام دهد، گرچه کیفیت استطاعتش فرق کند. مثلاً اگر کسی قصد سفر حج را با ماشین داشت و استطاعت برای سفر و تحصیل مقدمات به این کیفیت بود حالا در سال بعد نمی‌تواند بگوید که من به این کیفیت مستطیع نیستم چون استطاعت به من با ماشین، تعلق گرفته است اما حالا که استطاعت با طیاره است من پول ندارم یا اینکه اگر در سال بعد برای طیاره استطاعت نداشت مثلاً بلیط گران شده بود، در اینجا تفاوتی نسبت به این مسئله ندارد.

گرچه بعضی به این مسئله قائل‌اند که آن وجوب نسبت به تحقق استطاعت هم آمده است یعنی وقتی که شارع حج را واجب کرده است با این خصوصیت واجب کرده است یعنی به‌نحوه‌ای که الآن برای او تحصیل استطاعت شده است و اگر از او قاصراً یا مقصرأ فوت می‌شود به همان نحو و کیفیت باید حج انجام شود چون حج در چنین وضعیتی مورد نظر شارع بوده که عرض شد این مسئله محل تأمل است. چون حجی را که شارع واجب کرده است، متعلق وجوبش تحصیل مقدمات نیست بلکه متعلق وجوب، نفس ایتیان عمل است. همان‌طوری‌که ما این مطلب را در سایر واجبات ملاحظه می‌کنیم ولی می‌بینیم که در کیفیت تحقق واجب و مکلف‌به شرایط مختلف است؛ اختلاف شرایط مربوط به کیفیت تحقق واجب در ظروف و شرایط خاص است که تحقق واجب به شرایط خاص ارتباط دارد. اما متعلق امر شارع نفس ایتیان آن عمل است؛ مولا انجام آن مکلف‌به و مأمور‌به را در تحت شرایط خاص نمی‌خواهد، إلا شد و ندر که رأی مولا هم به ترتیب مقدمات به‌نحو خاص تعلق گرفته باشد که باید به آن نحوه این مسئله را انجام داد؛ یعنی در واقع برای امر در اینجا دو تا متعلق وجود دارد؛ یکی متعلق به خود مأمور‌به است و دوم متعلق امر به‌عنوان یک امر جدا به ترتیب مقدمات علی‌نحو خاص است. گاهی از اوقات اتفاق می‌افتد که مولا تحصیل مقدمات را بآئینحویکان نمی‌پذیرد و قبول ندارد و می‌گوید که من مقدمات را به این نحو قبول دارم مثلاً وقتی که می‌خواهی این نامه را به فلان شخص در فلان‌جا برسانی، با ماشین فلان شخص و به‌اتفاق فلانی حرکت کن همین‌طور سوار اتوبوس نشو تا بروی. گرچه الآن متعلق امر در اینجا ایصال رساله به آن شخص است و اگر با اتوبوس یا ماشین شخصی، طیاره یا قطار باشد فرقی نمی‌کند اما مولا می‌گوید که حتماً می‌خواهم شما با قطار بروید حالا به‌خاطر اینکه مثلاً ایمنی‌اش بیشتر است یا نظر خاصی دارد؛ یعنی دو امر در اینجا تعلق گرفته است: یکی به نفس ایصال رساله و یکی هم به مقدمه‌ای که آن مقدمه باید به این کیفیت انجام شود که در اینجا دو جنبه مورد لحاظ قرار می‌گیرد و مواردش در احکام متفاوت است یعنی ما متفاوت می‌بینیم.

یک وقت تحصیل مقدمه به‌عنوان جزء موضوع برای تعلق تکلیف است و آن در جایی است که خود علم - مرحوم آخوند<sup>1</sup> هم در ابتدای مبحث علم متعرض این مطلب شده‌اند - جزئی برای تحقق موضوع یا تمام‌العله برای تحقق موضوع قرار می‌گیرد اما یک وقت خود علم جنبه‌ی طریقی و کشفیت دارد، نه اینکه جزء الموضوع باشد، لذا در بحث رؤیت هلال روایات و ادله‌ی مختلفی راجع به تعلق صیام و وجوب ترک صیام وجود دارند مثلاً «فَصُومُوا لِرُؤُوتِهِ وَ أَفْطِرُوا لِرُؤُوتِهِ»<sup>2</sup> یا «إِتِمَامُ ثَلَاثِينَ»<sup>3</sup> که در

<sup>1</sup> کفایة الأصول، ج 1، ص 263:

«الأمر الثالث : إنه قد عرفت أن القطع بالتكليف أخطأ أو أصاب، يوجب عقلاً استحقاق المدح و الثواب، أو الذم و العقاب، من دون أن يؤخذ شرعاً في خطاب، و قد يؤخذ في موضوع حكم آخر يخالف متعلقه، لا يمثاله و لا يضاده، كما إذا ورد مثلاً في الخطاب إنه (إذا قطعت بوجوب شيء يجب عليك التصديق بكذا) تارةً بنحو يكون تمام الموضوع، بأن يكون القطع بالوجوب مطلقاً ولو أخطأ موجباً لذلك، و أخرى بنحو يكون جزأه و قيده ...»

<sup>2</sup> تهذیب الأحكام، ج 4، کتاب الصیام، باب 41، ص 161، ح 26.

<sup>3</sup> تهذیب الأحكام، ج 4، کتاب الصیام، باب 41، ص 158، ح 12.

«محمد بن قیس عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: "إذا رأيتم الهلال

آنجا برای انسان یقین حاصل می‌شود که ماه سی و یک روز نمی‌شود؛ ماه یا بیست و نه روز است یا سی روز، معنا ندارد که سی و یک روز باشد. لذا از اینجا می‌فهمیم که منظور شارع یقین به دخول شهر است نه اینکه روی رؤیت یک عنایت خاص داشته باشد اگر روی رؤیت عنایت خاص داشت حتی اتمام ثلاثین هم برای دخول شهر جدید کفایت نمی‌کرد؛ چون در روایت دارد که «أَفْطُرُوا لِرُؤْيَيْتِهِ». اگر ما بخواهیم موظف بر نقل لفظی و تمرکز بر خصوص نقل داشته باشیم یعنی «فَصُومُوا لِرُؤْيَيْتِهِ وَ أَفْطُرُوا لِرُؤْيَيْتِهِ»، دیگر اتمام ثلاثین در اینجا معنا ندارد، حالا می‌خواهد ثلاثین باشد یا نباشد.

یا اینکه فرض کنید در مسئله شیاع<sup>1</sup> اگر پیدا شود یا اگر شهادت عدلین نسبت به رؤیت هلال پیدا شود یا کشف هلال جدید بعد از مدتی برای انسان در اواسط یا در اواخر ماه نسبت به ماه و شهر قبل پیدا شود ما در تمام این موارد می‌بینیم که شارع حکم به دخول شهر جدید کرده است. مثلاً یقین دارید که سی روز از این ماه گذشته است حالا به واسطه غیوم و امثال ذلک، دیگر در اینجا «صُومُوا لِرُؤْيَيْتِهِ» صادق نیست. سی روز یقینی است، شما هلال اول ماه را در شهر رمضان یا اول ماه شعبان، خودتان با چشمتان رؤیت کرده‌اید وقتی خودتان با چشمتان رؤیت کنید دیگر ثلاثین یوماً که بگذرد معنا ندارد که بگویید: هنوز ماه داخل نشده است یا بگویید: «صوموا لرؤیته» در اینجا حاصل نشده است.

این نشان می‌دهد که قطعاً نظر شارع در اینجا جنبه طریقت است حتی خود رؤیت به عنوان جزء العلة هم نمی‌تواند در تحقق موضوع مورد توجه قرار بگیرد؛ یعنی رؤیت در اینجا کاشف از جنبه یقین است که اگر آن جنبه یقین بآئین‌نحوکان پیدا شود، برای ترتب حکم، منجز است. تازه خود یقین هم جنبه کشفیت دارد و نمی‌تواند به عنوان جزء العلة یا به عنوان تمام العلة باشد. در جنبه تنجز، هیچ وقت شارع نمی‌آید امری که موضوع برای حکم است را یقین مکلف بگیرد مگر در جایی که شارع روی نفس یقین مکلف عنایت به تعلق حکم داشته باشد، آن هم در بعضی موارد خاص مثلاً می‌خواهد امتحانش کند یا او را تحت تدریب و آزمایش قرارش دهد، یا می‌خواهد تقویت نفس ایجاد کند و یا رفع وسواس کند و امثال ذلک که فقط خصوص یقین در این امور خاصه مورد توجه است و گرنه در عالم، ملاکات مشخص هستند و احکام هم بر آنها مترتب می‌باشند. خیلی موارد نادری داریم که شارع یقین و علم مکلف را به عنوان تمام العلة یا به عنوان جزء العلة دخیل در تحقق موضوع قرار دهد مثلاً در بعضی از موارد مثل مسئله طهارات و نجاسات در ثوب، لباس و امثال ذلک گاهی چنین مواردی پیدا می‌کنیم که شارع می‌خواهد شخص از حالت وسواس خارج شود.

بنابر این وقتی نگاه می‌کنیم که ادله‌ای مثبت برای دخول شهر با السنة متفاوت بیان شده‌اند از اینجا می‌فهمیم که اینها موضوعیت ندارند و عنوان مشیر هستند. یا مثلاً در مورد صلاة مسافر، چه زمانی حکم صلاة شخصی که خارج از وطن و بلد است متبدل به قصر می‌شود؟ وقتی که صوت اذان در آنجا مختلفی باشد.<sup>2</sup> این اختفاء صوت اذان نیاز به مسافت مخصوصی دارد؛ مثلاً اگر آدم یک کیلومتر یا دو کیلومتر برود دیگر صدای اذان را آن‌طور که باید و شاید نمی‌شنود شاید فقط دادی، صدای بلندی بشنود تازه اگر گوشش خیلی تیز باشد. ولی در ادله‌ای داریم که اختفاء بلدان شرط است - مطلب را برعکس گفتیم - اختفاء بیوت و ابنیه از رؤیت شخصی که در خارج است. چون هرچه می‌رود خفاء بلدان نمی‌شود شاید چند فرسخ هنوز نیاز داشته باشد تا اینکه از دید مختلفی شود، بله! باید پنج فرسخ برود تا دیگر دیوار شهر یا سور بلد را نبیند. وقتی می‌بینید شارع در کنار اختفاء بلد خفاء صوت اذان را هم ذکر کرده است - فاصله خفاء صوت نزدیک‌تر است و نیازی به پنج فرسخ نیست، دو کیلومتر هم

فَأَفْطُرُوا أَوْ شَهَدَ عَلَيْهِ عَدْلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَإِنْ لَمْ تَرَوْا الْهَلَالَ إِلَّا مِنْ وَسْطِ النَّهَارِ أَوْ آخِرِهِ فَ(أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى الْآلِئِ) فَإِنَّ غَمَّ عَلَيْكُمْ فَعُدُّوا ثَلَاثِينَ لَيْلَةً ثُمَّ أَفْطُرُوا».

<sup>1</sup> لغت‌نامه دهخدا:

آشکارا و فاش شدن خبر. به حد شیاع رسیدن: همه کس از آن با خبر شدن.

<sup>2</sup> جهت اطلاع بیشتر به وسائل الشیعة، ج ۸، ابواب صلاة المسافر، باب 6، ص 471 رجوع شود.

که بیرون بیاییم دیگر صدایی را نمی‌شنویم - متوجه می‌شوید که همه اینها جنبه عنوان مشیر دارند و گرنه اشکال پیدا می‌شود. چون خفاء صوت اذان خیلی زودتر محقق می‌شود تا خفاء رؤیت بیوت، ابنیه، سور بلد و امثال ذلک. پس در واقع اینها عنوان مشیر می‌شوند.

### وجود مصادیق فراوان از عنوان مشیر در فقه

ما در فقه موارد زیادی عنوان مشیر داریم؛ از جمله مواردی که جنبه عنوان مشیر دارد مسئله «فَصُومُوا لِرُؤْيَتِهِ وَ أَفْطَرُوا لِرُؤْيَتِهِ» است.

یک وقت در شب زمستان در زمان سابق - زمان شاه - ما به همراه مرحوم والد - رضوان الله تعالی علیه - در منزل مرحوم آقای گلپایگانی - رحمة الله علیه - بودیم؛ آقا شیخ لطف الله صافی و اخوی‌شان مرحوم آیه الله آقا شیخ علی هم حضور داشتند. اتفاقاً مسئله رؤیت هلال مطرح شد آیه الله حاج شیخ لطف الله صافی چیزی نمی‌گفتند ولی اخوی ایشان آقا شیخ علی - رحمة الله علیه - که خیلی مرد خوب و خیلی آدم خوش نفسی بود و از وجناتشان پیدا بود که آدم صاف و بی‌شیل و پبله‌ای بود و نیتش هم نیت صافی بود. ایشان با مرحوم آقا صحبتی کردند که اتفاقاً من از صحبت او خوشم آمد. مرحوم آقا می‌فرمودند که جنبه رؤیت موضوعیت دارد و ایشان می‌گفتند که نمی‌توانیم بگوییم که موضوعیتش موضوعیت تام است، باید یا نفس رؤیت باشد و یا اینکه مترتب بر رؤیت باشد؛ مثلاً در شهادت عدلین یا شیع و امثال ذلک که اینها مترتب بر رؤیت است. ایشان می‌خواستند قدری دایره را وسیع‌تر قرار بدهند. آقای شیخ لطف الله گلپایگانی هم صحبت نمی‌کردند گوش می‌دادند فقط بحثی بین مرحوم والد و مرحوم آقا شیخ علی در آنجا پیش آمد. من خیلی به این مسئله توجه نکردم. اتفاقاً در همان زمانی که ما این بحث را پیش مرحوم آقا می‌خواندیم نظرم این بود که اینها همه جنبه کشفی دارد و عنوان مشیر هستند. من در آنجا گفتم که - خلاصه نخود وسط آش که می‌گویند این است - همه اینها عنوان مشیر هستند. مرحوم حاج شیخ علی خیلی خوشش آمد که این جوجه هم این وسط دارد اظهار فضل و لحنه می‌کند! لحنه زیادی هم نداشتیم!

بعد که بیرون آمدیم با مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - بحثمان شروع شد چون ما متجری و جسور بودیم و آنجا به نحو جدی این مسئله مطرح شد که اصلاً رؤیت، موضوعیت ندارد؛ وقتی که شارع حکم را بر ثلاثین مترتب می‌کند چطور ما می‌توانیم این مسئله را بر رؤیت مترتب کنیم؟! تا حالا هم بر همین نظریه باطل خودمان هستیم و هنوز این بطلان تغییر نکرده و متبدل به نظریه دیگری نشده است!

خلاصه همه اینها عنوان مشیر هستند و از اینجا می‌فهمیم که منظور شارع از خفاء صوت اذان یا سور بلد، مسافتی است که شخص خارج شود و معمولاً بگویند که او قصد سفر کرده و بیرون آمده است این مقدار کفایت می‌کند. بله! حالا کنار سور بلد ایستادن حکایت از این می‌کند که قصد رفتن ندارد اما همین‌که بیرون بیاید دیگر جهتی ندارد که بخواهد دوباره برگردد معلوم است که قصد سفر دارد و دارد حرکت می‌کند؛ لذا به همان یک یا دو کیلومتری که صوت اذان اختفاء پیدا می‌کند کفایت می‌کند و نیاز نیست که انسان بخواهد خفاء بلدان و سور را در نظر داشته باشد.

بنابر این وقتی حکم شارع بر موضوعی تعلق می‌گیرد خود آن موضوع مورد نظر شارع است، نه جنبه مقدمه و امثال ذلک که خودش باید انجام بگیرد. علی‌کل حال این دیگر به وضعیت و شانس بستگی دارد که به چه نحوی باشد. فرض کنید که یک نفر استطاعت برای حج پیدا می‌کند همین‌که می‌خواهد دفع مال کند و بلیط طیاره بخرد رفیقش پیدا می‌شود و می‌گوید که من امسال شما را به حج می‌برم شانس آورده و این حج باید برایش خیلی عالی‌العالی باشد! مثل اینکه ما مورد ضیافه الرحمن هستیم! در اینجا نمی‌توانیم بگوییم که چون حکم وجوب در اینجا بر نفس‌الموضوع تعلق گرفته است و بعد از آن به تهیه مقدمات موضوع، پس شما نمی‌توانید پولی را که در اینجا به‌دست آورده‌اید را در جای

دیگر خرج کنید. حالا یک مورد این‌طور پیدا شد. یک وقت رفیقش می‌گوید که من می‌خواهم تو را به مکه ببرم بسیار خوب، مستطیع می‌شود اما همین‌که می‌خواهد ببرد آنجا است که آسمان بر سرش خراب می‌شود و رفیقش می‌گوید: ببخشید، برای من عذری پیدا شده است و نمی‌توانم بروم! اتفاقاً در همین موقع برای آن شخص هم حالی پیدا می‌شود و خوشحال که به‌به این رفیق من را به حج می‌برد و خلاصه یک حج مقرون به‌صرفه‌ای برایمان پیدا شد! ولی می‌بیند ای داد بیداد! خدا در کاسه‌اش گذاشت، عجب مقرون به‌صرفه‌ای شد! حالا باید از آن پولی که برایش به‌دست آمده است به حج برود؛ حالا یا والد مکرمش و یا مادر گرامی‌اش به رحمت خدا رفته یا بای‌نحوکان، پولی از شخصی به او رسیده است.

## تغییر و تحول مبانی در وضعیت آخرالزمان

امروزه بنای اول بر کلاهبرداری است! یعنی در این فضا و در این وضعیت آخرالزمان، مبناها عوض می‌شود؛ فرض کنید تا حالا مبنا بر صداقت بود الان مبنا بر کذب است، آقا دروغ بگو، دروغ! هیچ مشکلی هم ندارد؛ یعنی این قضیه در تکوین تبدل، تغییر و تحول پیدا می‌کند تا حالا خدا می‌فرموده که «إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ»<sup>1</sup> از این به بعد می‌شود «إِنَّهُ كَانَ كاذِبَ الْوَعْدِ»! آیات قرآن عوض می‌شوند روایات عوض می‌شوند دروغ یک مبنا می‌شود. کلک و تقلب یک مبنا می‌شوند تا حالا می‌گفتند که به خنده و امانت‌داری و تواضع مؤمن نگاه کنید حالا می‌گویند که به پدرسوختگی و تقلبش نگاه کنید! عوض می‌شود!

حالا این شخص خوشحال است که امسال حج مقرون به‌صرفه‌ای انجام می‌دهد اما یک‌دفعه شخص برمی‌گردد و می‌گوید: «نمی‌توانم و ببخشید و...»، ای ددم وای! حالا چه‌کار کنیم؟! بلیط خریده و همه چیز آماده شده است حالا می‌گوید که من ندارم! او هم یک‌دفعه می‌بیند که یک مال به دستش رسیده است اما متأسفانه و با هزار تأسف باید آن را بدهد و حج انجام دهد! این دیگر بسته به شانس است! شانس گاهی اوقات این‌طوری است!

بنده‌خدایی که الان هم در قید حیات است بیست سال از زنش جدا بود و جدا زندگی می‌کردند، در واقع طلاق ظاهری نداده بود. رفیقش صبح دعوتش می‌کند و می‌گوید که بیا فردا کله‌پاچه بخوریم! همین‌که می‌خواهد لباس هایش را بپوشد پسرش دم در می‌آید و می‌گوید که بابا بیا مامان مرده است! گفت که خاک بر سرش کنند! مردن هم بلد نیست! یک ساعت دیگر می‌مردی! بعضی‌ها مردن هم بلد نیستند مثلاً روز جمعه می‌میرند! بابا روز یکشنبه بمیر! حداقل سه روز تعطیلی باشد! یا روز پنج‌شنبه می‌میرند، یک روز زودتر به آن دنیا می‌رفتی حورالعین منتظرند ملائکه همه منتظر هستند زودتر آنها را از انتظار درمی‌آوردی! آخر پنج‌شنبه و جمعه دیگر مردن دارد؟! اینها مردن بلد نیستند! باید یادشان داد! او هم باید پول هایش را با اجازه بردارد و تحصیل مقدمات کند!

این مسئله به اینجا می‌رسد که نفس امر شارع - غیر از بعضی موارد خاص - به خود مأمور به تعلق گرفته است بدون تهیه مقدمات؛ بنابراین آن شخص در تحصیل مقدمات مختار است که بای‌نحوکان این مقدمه را اتیان کند.

تلمیذ: «مسیره یوم»<sup>2</sup> که در روایات آمده و به عنوان شکسته شدن نماز و عنوان مسافر به کار رفته به چه معنایی است؟! در آن زمان حداکثر پنج فرسخ می‌رفتند اما الان که هزار کیلومتر در یک روز مسافرت می‌کنند پس باید بگوییم که عنوان مشیر است و هزار کیلومتر را شرط بدانیم!؟

<sup>1</sup> سورة مریم (19) آیه 54.

<sup>2</sup> تهذیب الأحکام، ج 3، أبواب الزیادات فی الجزء الثانی من کتاب الصلاة، باب 23، ص 207، ح 1: «عن سماعة قال: سألته عن المسافر فی كم یقصر الصلاة فقال: "فی مسیره یوم و ذلک بریدان و هما ثمانیه فراسخ و من سافر قصر الصلاة و أفطر إلا أن یكون رجلاً مشیعاً أو خرج إلى صید أو إلى قرية له یكون مسیره یوم بیئت إلى أهله لا یقصر و لا یفطر».

استاد: «مسیره یوم» علت تامه نیست. همان طوری که عرض کردیم جنبه عنوان مشیر دارد. ما می بینیم افراد نسبت به کیفیت سفر رفتن مختلف هستند؛ در آن زمان هم با حمار یا اسب یا شتر و امثال ذلک بود و اینها نسبت به این مسئله متفاوت هستند. لذا آنچه که هست و خودشان - موارد - هم بیان کرده اند این است که یک روزشان را دربر می گرفت و این مقدار در آن زمان برای ابتعاد از بلد کافی بود.

الآن از جمله مسائلی که مطرح است و خیلی ها هم به عنوان مسائل جدید مطرح می کنند این است که باید جنبه سفر داشته باشد مثلاً اگر کسی بخواد از طهران به کرج برود نمی گویند که او به مسافرت رفته است بلکه می گویند: «رفته کرج و برگردد» یعنی باید جنبه سفر هم در اینجا مورد لحاظ قرار بگیرد، نظیر همین اشکالی که الآن ایشان کردند. اما وقتی که ما این مسئله را نگاه کنیم می بینیم که نظر افراد و عرف نسبت به موارد، مختلف است؛ وقتی که می گویند: «فلانی به کرج رفته است و برمی گردد» یک وقت رفته و می خواهد قبل از غروب هم برگردد در اینجا دیگر نمی گویند که فلانی به سفر رفته است چون شب می خواهد برگردد حالا اگر شخص بخواد برود و شب را هم در همین کرج بماند که فاصله اش هم کم است و افراد در طول یک ربع یا نیم ساعت می روند آن موقع می بینید لحن فرد تغییر می کند به او می گویند که پدرت کجاست؟! می گوید: «سفر رفته است» چون نمی خواهد شب برگردد. اما اگر بخواد عصر برگردد نمی گوید که به سفر رفته است بلکه می گوید: «به کرج رفته و عصر برمی گردد اگر کاری دارید به ایشان بگویم.» توجه کردید!؟

آقایان از این نکته غفلت کرده اند که کیفیت بودن هم در این مسئله تأثیر دارد؛ یعنی برگشت در شب و عدم برگشت. لذا می بینیم این قضیه در مورد نیت شکستن عشرة ایام دخالت دارد؛ اگر شخصی به جایی برود و عشرة ایام قصد کند و قبل از شب بخواد برگردد - مادون مسافت - به نیت او ضرری نمی زند اما اگر به مسافت اربعه فرسخ باشد ضرر دارد ولی در مادون مسافت ضرر ندارد. حالا اگر بخواهند شب را بمانند مثل افرادی که به مشهد می روند و قصد عشرة ایام می کنند اما شب را به طرفه می روند و در آنجا می خوابند قصد تمامیتشان در اینجا شکسته می شود. شانزده و رُشک بالاتر از چهار فرسخ هستند و مسئله فرق دارد. طرفه نزدیکتر است ولی بالآخره هرچه هست خارج از این مسافت است. خلاصه می بینیم همین جهت عرفی که شخص امشب را در مشهد نیست به عشرة ایام ضربه و ضرر می زند.

این مسئله ای هم که شما مطرح کرده اید فقط جنبه عنوان مشیر دارد و الا ما می بینیم که این مسئله اگر بخواد مطرح شود به طور کلی خیلی مسائل تفاوت می کند. فرض کنید یک نفر اگر یک ساعت با حمار برود یک فرسخ طی می کند اما یک ساعت با طیاره هزار کیلومتر طی می کند پس شما بگویید که این هزار کیلومتر هم باعث تحقق عنوان سفر نمی شود چون یک ساعت هست. اینکه می فرمایند یک روز، به خاطر جنبه ابتعاد از بلد در اینجا مورد توجه قرار گرفته است که شارع منة علی العباد آمده آن قصد را مترتب کرده است. حالا فرض کنید ده سال دیگر یک هواپیما بیاید با سرعت صوت حرکت کند و ده هزار کیلومتر را یک ساعته برود یعنی در واقع اصلاً سفر برداشته می شود و همه باید همه جا نماز را تمام بخوانند! آیا میزان مقداری است که شخص سوار الاغ یا اسب یا قطار می شود در واقع آیا سوار شدن میزان است یا دور شدن از شهر؟! اگر سوار شدن میزان است ما طیاره را میزان قرار بدهیم یا ماشین را، بالآخره کدام یک را میزان قرار بدهیم!؟

تلمیذ: حرکت عادی کاروان ها را ملاک قرار داده اند اگر چه الآن با هواپیما می روند ولی بیشتر با قطار و ... حرکت می کنند.

استاد: بیشتر و کمتری ندارد. آن مقداری که شخص ناراحت و خسته می شود اگر ملاک باشد که مثلاً با الاغ یک مقدار خستگی دارد و با ماشین یک مقدار و با طیاره یک مقدار، باز این اشکال پیش می آید یعنی شما حدی را نمی توانید تعیین کنید که شارع آن حد را برای خستگی گذاشته باشد و آن را

مترتّب بر شخص و زمان و بر مسافتی که طی می‌کند کرده باشد. کدامیک از اینها ملاک هست؟!  
تلمیذ: شارع گفته است مسافتی که طی می‌کند.

استاد: شارع گفته است که مقدارش هشت فرسخ است، حالا این هشت فرسخ را می‌خواهی با  
طیاره برو یا می‌خواهی با سرعت نور برو، یک چشم به هم‌زدن هشت فرسخ طی شود فرق نمی‌کند.  
فقط این مقدار ابتعاد در اینجا حاصل شود به هر کیفیتی می‌خواهد باشد.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ